

فصل دوم  
غزل مشنوی



## مرگ یک شاعر

فکر کردن به مرگِ یک شاعر  
ساعت شیش و نیم بعد از تو  
چه بگویم بی سرانجامی  
چه روایت کنیم بعد از تو

فکر کردن به مرگِ یک شاعر  
این که شعرش یتیم خواهد شد  
همه روزهای بعد از او  
چه روایت کنیم خواهد شد

آسمان هم چه قدر بی کار است  
با خودش تا غروب می رقصد  
هیچ کس مثل قبل شاعر نیست  
مرگ، هر چند خوب می رقصد

چشم‌هایم چه قدر بی‌خوابند  
چشم‌هایم چه قدر می‌سوزند  
شام‌شان سرد می‌شود هر شب  
خودشان را به سقف می‌دوزند

معنی رفتنِ تو را دختر!  
خودِ «یعنی چه» هم نمی‌فهمد  
«مثلاً یأس فلسفی» عت را  
- دوستت - نیچه هم نمی‌فهمد

شعر گفتنِ برایت آسان نیست  
شعر تلخِ مرا تحمل کن  
آه! ای آشنا بیخوش مرا  
خوب در حال من تأمل کن

روزی از روزهای پاییزی  
دور از چشمِ ایلِ خواهم مرد  
شعر گفتنِ دلیل می‌خواهد  
من بدون دلیل خواهم مرد!

سیدابوالفضل مبارز

## بانوی آب و آینه

در مقدمت دوباره غزل‌ساز می‌شویم  
در دستگاه عشق تو آواز می‌شویم

بانوی آب و آینه، ای روشنی صبح  
در سایه نگاه تو پرواز می‌شویم

گرچه در انتهای وجود ایستاده‌ایم  
با یک اشاره تو سرآغاز می‌شویم

تشبیه و استعاره به ما هدیه می‌دهی  
می‌آیی و ستاره به ما هدیه می‌دهی

دامان صبح را پر از آفاق می‌کنی  
ما را به نور آینه الحاق می‌کنی

بر دشت‌های شب‌زدهٔ ما چو آسمان  
خورشید و ماه می‌کنی ای دوست میهمان

ما را به سمت سفرهٔ خورشید می‌بری  
سوی نشاط و روشنی عید می‌بری

شان نزول گوهر لولاک، فاطمه!  
محبوب خاک و عالم افلاک، فاطمه!

بی‌تو جهان بلوغ تماشا نمی‌گرفت  
ای نور عقل و آیت ادراک، فاطمه!

هم‌چون سپیدهٔ جاری این خاک‌دان شدی  
کاین سان به عرش فخر کند خاک، فاطمه!

بی‌نام روشنت دل ما خسته چون کویر  
ای جاری زلال‌تر از پاک، فاطمه!

تا آمدی تمام زمستان بهار شد  
جاری نگاه آینه در روزگار شد

تکلیف گنگ ثانیه معنا گرفت باز  
قطره، طریق روشن دریا گرفت باز

زیبا شد از حضور تو دنیای زشت‌مان  
روشن شد از قدوم شما سرنوشت‌مان

بی رونق حضور تو هستی رمق نداشت  
گل کرده با نگاه تو اردی بهشت‌مان

باران قحط، روح زمان را مکیده بود  
دیگر نبود امید به فردای کشت‌مان

تا آمدی و خلقت عالم شروع شد  
پاشیده شد حیات، روی خاک و خشت‌مان

ای رمز آسمان و زمین، روح کائنات!  
حق با محبت تو سرشته، سرشت‌مان

در جوهر وجودی ما مهر او نهاد  
وقتی به عشق فاطمه، حق می‌نوشت‌مان

دلیل صالح

